

عقل گرایی، کارکردها و راهکارهای آن در تحول جامعه دینی از منظر قرآن کریم

عاطفه زرسازان^۱

چکیده

در توسعه و تحول جامعه دینی، توجه به جایگاه و کارکرد عقل بر مبنای خردورزی جایگاه محوری دارد، چرا که عقل گرایی در قرآن به عنوان روشی کارآمد، مؤثر و مترقی در تحول انسان و جامعه در ادوار گوناگون تاریخی با ویژگی فرازمانی و فرابخشی مورد تأیید واقع شده و کارکردهای آن در ابعاد مختلف، سبب تحول در اندیشه دینی شده است. این پژوهش در پاسخ گویی به پرسش کارکردها و راهکارهای عقل گرایی در قرآن، مهم ترین کارکردهای آن از جمله رشد و شکوفایی استعداد عقلانی، کشف حقیقت و استقامت در راه آن، آزادی اندیشه و رهایی از خرافات و پرهیز از تقلید و تبعیت های مذموم و نفی اسطوره گرایی را تبیین کرده و با بیان دیدگاه های اندیشمندان دینی راهکارهایی چون ایجاد زمینه تفکر و خلاقیت در متربی، تهذیب نفس، دوری از مرء، مشورت و هم اندیشی و ذکر دلیل برای امور را برای رسیدن به تحول جامعه دینی برمی شمارد.

کلیدواژه ها: عقل، قرآن کریم، کارکرد، راهکار، جامعه دینی

مقدمه

اسلام به عنوان جامع رهاورد همه بعثت ها و رسالت ها ظهور کرد تا نیازهای عقلانی، جسمانی و تربیتی- روحانی آدمیان را پاسخ دهد و در سه ساحت: معرفت، معنویت و شریعت که عقاید، اخلاق و اعمال انسان را تحت پوشش هدایتی خویش قرار می دهد، آموزه ها و گزاره های کامل، کلی، عقلانی و فطرت پذیر را عرضه کرد. با عنایت به آیات قرآن مهم ترین نهضت های انقلابی پیامبران که در شیوه از اصول واحدی پیروی کرده اند، تقدم تکوین ملت و جهاد تربیتی، بر تکوین دولت و جهاد اقتصادی، سیاسی و نظامی است. پیامبران در آغاز به مبارزه فکری، اعتقادی و اخلاقی دست زده و علیه جهل، تحجر، جمود و عوامزدگی به پا خاسته اند تا ملت و قدرتی مبارز، شایسته و پیروزمند را تربیت و بسیج کنند، زیرا جوهر انسانیت انسان و ملاک و مقوم انسانیت مردمان به تعقل است، به طوری که سایر ابعاد وجودی وی از جمله جنبه های عاطفی و اجتماعی او در حد وسیعی تحت سیطره جنبه عقلانی قرار دارد. لذا باید بر همه امور و وجوه زندگی فرد و جامعه، عقل و خرد حاکم باشد تا فرد از حیات انسانی و جامعه از رشد متعالی برخوردار شود. در اندیشه اسلامی نیز به پرورش جنبه های عقلانی در ساماندهی به نظام فکری یا ایدئولوژی انسان اهمیت زیادی داده شده است به گونه ای که برخی اعتقاد دارند، از ویژگی های اصلی تربیت اسلامی تکیه بر عقل و تأکید بر جنبه عقلانی است (شریعتمداری، ۴۹). لذا شرط توفیق تربیت در سایر جنبه ها مانند بعد عاطفی، اخلاقی و اجتماعی انسان معطوف به تربیت عقلانی است و برای تربیت بعد الهی و معنوی انسان نیز باید به تربیت عقلانی وی همت گماشت. در تربیت عقلانی باید بدین سمت حرکت کرد که انسان، اهل تعقل بار آید و در رویارویی با همه امور، عقلانی رفتار نماید و به تجزیه و تحلیل نشیند و خوب و بد امور گوناگون را بسنجد و بهترین را پیروی کند (دلشاد، ۹۶). لذا هدف ما در این پژوهش، بررسی کارکردها و راهکارهای عقل گرایی در تحول جامعه دینی است. به تعبیر دیگر اگر انسان ها عقل را در زندگیشان حاکم گردانند، قرآن چه کارهای مهمی را برای این حاکمیت در زندگی معرفی می کند؟ و برای رسیدن به آن، جهت تحول فرد و جامعه چه راهکارهایی را پیشنهاد می دهد؟ چرا که بررسی تحلیلی- توصیفی کارکردها و راهکارهای عقل گرایی به یقین ما را در معرفت فراگیر نسبت به اسلام و نقاط قوت و ضعف و آسیب های نظری و عملی جامعه اسلامی کمک شایانی نموده تا بهتر مورد شناخت و نقد و تأویل قرار گیرد. زیرا مسئله حاکمیت عقل در جامعه، یکی از مسائل مهم اندیشمندان جهان است. البته مدعی احصاء و استقرای کامل مؤلفه ها نیستیم بلکه با عنایت به آیات قرآن کریم عوامل مهم آنرا بر شمردیم.

۱- مفهوم عقل

عقل از عقل گرفته شده است و در اصل به معنای بستن، نگه داشتن، امساک و حبس و در ارتباط با انسان به معنی خودنگهداری و حبس نفس است (ابن فارس، ۴/ ۶۹). با مراجعه به مشتقات و سایر موارد استعمال این واژه معلوم می

شود که در همه آنها معنای مشترک و ریشه ای "نگهداری" وجود دارد. چنانکه گویند "عقل البعير بالعقل" یعنی شتر را با پایبند بست و "عقل لسانه" یعنی زبانش را نگه داشت و از سخن گفتن خودداری کرد (ابن منظور، ۹/۳۲۷؛ راغب، ۳۴۲). بر این اساس ادراکی را که انسان به آن دل می بندد و چیزی را که با آن ادراک می کند عقل نامیده اند که به وسیله آن خیر و شر، حق و باطل تشخیص داده می شود (طباطبایی، ۲/۲۴۷). نویسنده کتاب التحقيق آورده است: عقل، تشخیص صلاح و فساد در جریان زندگی مادی یا معنوی و سپس ضبط و حبس نفس بر طبق آن است (مصطفوی، ۸/۱۹۶) وی معنی امساک را مجازی و از لوازم آن دانسته و براین باور است که معنای اصلی همان تشخیص صلاح و فساد در زندگی و رفتار بر اساس آن است. به نظر ایشان تشخیص خیر و صلاح مادی و معنوی است که انسان را از خلاف و انحراف نگه می دارد و عقل قوی ترین وسیله در این مسیر است (همانجا).

واژگان مشتق از ریشه عقل ۴۹ بار در هیأت فعلی در قرآن آمده است^۱. از این میان ۲۷ بار با ادات نفی همچون "أفلا تعقلون" (نک: البقره، ۴۴) که بیشتر جنبه توییحی دارد و نشان دهنده اهتمام این کتاب آسمانی به موضوع عقل است، می باشد. اصطلاحات دیگری معادل عقل در قرآن کریم ذکر شده است. واژگانی مانند "تفکر" (نک: البقره، ۲۱۹) به معنی تأمل، تردد، تصرف و حرکت قلب با نظر نمودن در مقدمات و دلایل برای رسیدن به مطلوب و حقیقت معنای شیء است (مصطفوی، ۹/۱۲۵)، "لب" (نک: آل عمران، ۷) به معنای مغز و در اصطلاح به عقل خالص اطلاق می شود (راغب، ۴۶۶)، واژه دیگر "نهی" (نک: طه، ۵۴) است، به معنای عقلی که آدمی را از کار بد نهی می کند (همو، ۵۹۵)، "تدبر" (نک: النساء، ۸۲) نیز معادل عقل و به معنی عاقبت اندیشی و نظر در عواقب امور می باشد (شریف جرجانی، ۸۱) و بالأخره "فقه" (نک: الانعام، ۶۵) که به معنی رسیدن به علم حصولی به واسطه علم حضوری است (راغب، ۳۹۸).

۲- کارکرد های عقل گرایی در تحول جامعه دینی

اکنون با توجه به مسائل پیش گفته به اهم کارکردهای عقل گرایی اشاره می کنیم.

۲-۱- رشد و شکوفایی استعداد عقلانی

به طور کلی خصیصه اندیشیدن یکی از ویژگی ها و تمایزات برجسته انسان نسبت به سایر موجودات است به گونه ای که ارزیابی مقام و شأن آدمی در قرآن، به میزان تکامل عقلی و خرد او بستگی دارد و متروک نهادن عقل، عامل تنزل آدمی از شأن انسانی قلمداد می شود چنانکه خداوند فرموده است: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (الانفال، ۲۲): بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی یابند. علامه طباطبایی با عنایت به سیاق، آیه را در مذمت کفار می داند و در تفسیر آن می افزاید: این تعقل نکردنشان برای این است که راهی به سوی تلقی حق و قبول آن ندارند، چون زبان و گوش ندارند، پس در حقیقت کر و لالند (طباطبایی، ۹/۴۲).

^۱ - نگارنده این تعداد را از جستجو ذیل ماده "عقل" در معجم المفهرس به دست آورده است.

قرآن بیش از سی صد بار به تعبیر گوناگون، آدمیان را به اندیشیدن، تذکر یا خردورزی در آیه های تکوینی خدا در جهان هستی و آیه های وحی تشریعی فراخوانده است (همو، ۵/ ۲۵۵) و پیوسته انسان ها را دعوت می کند که عقلشان را به کار گیرند و آنهایی که عقلشان را به کار نمی گیرند را از چارپایان پست تر می شمارد (نک: الاعراف، ۱۷۹). این کتاب آسمانی عقل را اصلی ترین سرمایه درونی انسان دانسته و ایمان را رهاورد عقل بر می شمارد. اگر چه عناصری چون تقوا و عبادت نیز در این ارزیابی سهم دارند، اما تقوا و عبادت نیز بدون تعقل و تفکر شأن چندانی ندارد، خداوند در سوره مجادله به این امر اشاره داشته و می فرماید: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله، ۱۱): خدا آنهایی را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانش یافته اند به درجاتی برافرازد. مفسران قائلند این آیه بیانگر فضیلت علما و ترغیب سایرین بر علم آموزی است چرا که می فرماید: خداوند مؤمنین را درجه می دهد اما علما را درجات می بخشد (ابن عطیه، ۵/ ۲۸۰؛ میبیدی، ۱۰/ ۱۹) لذا می توان گفت، مقام واقعی انسان در گرو مقام فکر و عقل اوست. بر این اساس اغلب فیلسوفان اسلامی معتقدند، هدف از خلقت انسان، تربیت و شکوفایی عقلی اوست (زیا کلام، ۱۶۰). در تحلیل این سخن می توان چنین گفت، خداوند در آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (الذاریات، ۵۶): جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده ام. هدف از خلقت را عبادت دانسته است. در نگاه برخی مفسران "لیعبدون" به معنای "لیعرفون" است یعنی غایت آفرینش معرفت خداوند است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵۵/ ۷۵؛ قرطبی، ۱۸/ ۵۵) و معرفت جز در بستر عقل فراهم نمی گردد.

افزون بر آن قرآن کریم هدف بعثت پیامبر (ص) را علاوه بر تربیت، تعلیم نیز دانسته است: «وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۵۱): و کتاب و حکمت آموزد و آنچه را که نمی دانستید به شما یاد دهد. راغب در مفردات «حکمت» را عبارت از وصول به حق به وسیله علم و عقل می داند (راغب، ۱۲۶). فخر رازی نیز حکمت را اصابت در سخن و عمل دانسته و کسی را حکیم می داند که این دو امر در او جمع باشد به تعبیر دیگر حکمت چیزی است که انسان را از جهل و خطا باز می دارد و هر چیزی را در جای خودش قرار می دهد (رازی، ۴/ ۵۹). قرآن کریم نیز مجموع معارفی را که انبیاء برای رشد و هدایت انسانها ارائه نموده اند حکمت نامیده است. چنانکه در سوره اسراء پس از بیان یک سلسله از اصول انسان سازی می گوید: «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» (الاسراء، ۳۹): این (سفارشها) از حکمتهایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است. نتیجه آنکه، مجموع معارفی که موجبات رشد و کمال انسان را فراهم آورده، به او روشن بینی خاصی می دهد تا حق و باطل را از یکدیگر تمیز دهد، «حکمت» نامیده می شود. خداوند در این آیه تعلیم قرآن (ابن کثیر، ۱/ ۳۳۵)، حکمت و آن دسته از علومی که بشر نمی داند را از وظایف پیامبر (ص) معرفی می کند زیرا یکی از پیش شرط های اساسی عقل ورزی و شکوفایی آن، آگاهی و دانش است. به تعبیر دیگر فراگرفتن علم، رشد عقل را به دنبال دارد زیرا علم فراگیری است و به منزله مواد خام است و عقل و تفکر، استنتاج و تجزیه و تحلیل آن مواد می باشد (مطهری، ۳۵) این همراهی

در آیه: «وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعُلَمُونَ» (العنکبوت، ۴۳): این مثلها را برای مردم می‌زنیم و آنها را جز دانایان در نمی‌یابند مشاهده می‌شود. در باور علامه طباطبایی اهل دانش کسانی اند که حقایق امور را می‌فهمند و بر ظواهر هر چیزی جمود نمی‌کنند و حقیقت معانی امثال قرآن و لب مقاصدش را درک می‌کنند (طباطبایی، ۱۶/ ۱۳۲) تأکید وی بر جمله "ما يَعْقِلُهَا" است زیرا بسیاری از غیر دانایان هستند که به ظواهر آن مثلها ایمان دارند (همانجا).

۲-۲- کشف حقیقت و راهیابی به آن

قرآن خود را کتاب روشنگر (یوسف ۱)، بینه و نشانه روشن (الانعام، ۵۷)، برهان (النساء، ۱۷۳)، بصیرت آفرین (الحجاثیه، ۲۰)، حق (فاطر، ۳۱) و سخن نهایی (الطارق، ۱۳) معرفی می‌کند. هر یک از این ویژگی‌ها بیانگر آن است که زبان قرآن، زبانی است که با عقل و اندیشه انسان سروکار دارد. افزون بر آن، قرآن در موارد بسیاری برای اثبات مدعیات خود برهان عقلی آورده است. این موضوع دلیل روشنی بر حجیت روش شناسی عقلی و عقلانیت معارف قرآن و معرفت بخشی است (سعیدی، ۱۷۲). خدا محوری که پایه اساسی جهان بینی توحیدی قرآن و موضوع معاد و زندگی پس از مرگ که بخش عظیمی از جهان بینی قرآن را تشکیل می‌دهد به طور مکرر با دلایل و شواهد عقلی مستدل بیان شده اند (نک: العنکبوت، ۱۹؛ الاحقاف، ۳۳؛ المؤمنون، ۱۱۵-۱۱۶ و ۹۱؛ الانبیاء، ۲۲) به تعبیر دیگر بنای دین بر خردورزی استوار است و سوق دادن انسان به دین و پذیرفتن وجود خدا و پیامبر (ص)، مبتنی بر اعتبار عقل است، چرا که از منظر بینش اسلامی عقل حجت درونی و پیامبر (ص) باطنی انسان هاست (کلینی، ۱/ ۱۵). گاه این راهیابی به نحو مطلق تنها در عقل بروز می‌کند و آن قبل از معرفت به معصوم یا هنگام محرومیت از سمع است که ممکن است به دلایلی مانند عدم دسترسی به معصوم در هر زمان خصوصا در عصر غیبت باشد. در این صورت بهره گیری از نقل نیز جز به مدد عقل، صائب نخواهد بود. (رشاد، ۲۴۸). از سوی دیگر صحت مسائلی مانند: وجود و یکتایی خدا، علم و قدرت مطلق خداوند، اعتقاد به روز بازپسین و عصمت انبیا و ... در بدو امر به وسیله قرآن قابل اثبات نیست و مستلزم دور است چرا که از یک طرف حجیت قرآن را به وسیله این مقدمات باید اثبات کرد و از طرف دیگر می‌خواهیم این مقدمات و امور را به وسیله قرآن اثبات کنیم. پس باید به سراغ ادله دیگر رفت تا از طریق آنها به کشف و اثبات مطالب مذکور پرداخت (ملکیان، ۱۸). این نکته حاکی از ضرورت بهره گیری از عقل جهت کشف امهات و اصول عقاید دینی است. بر این اساس ادراک و اثبات استقلالی اصول عقاید، مانند وجود واجب، توحید، معاد، ضرورت دین و عصمت انبیا تنها از عهده عقل ساخته است.

خداوند در سوره آل عمران، رسیدن به حقیقت معاد توسط خردمندان را نتیجه تفکر در نظام آفرینش دانسته و می‌فرماید: "آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند ای پروردگار ما، این جهان را به بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی، ما را از عذاب آتش بازدار (آل عمران ۱۹۱). تفکر در

خلقت آسمانها و زمین موجب می شود تا بدین وسیله متوجه شوند، خدای تعالی به زودی آنان را مبعوث خواهد کرد و به همین جهت از خدای تعالی درخواست رحمتش را نموده و از او می خواهند وعده‌ای را که داده در حق آنان تحقق بخشد (طباطبایی، ۴/ ۸۷).

۲-۳- استقامت و پایداری در راه حقیقت

پایداری به راستی و درستی و استقامت به حق، معیاری اساسی در رشد عقلی و میزانی برای شناخت حق پیشگان است به تعبیر دیگر عقل پس از تشخیص، تصدیق و تثبیت عقاید حق، انسان را یاری می کند تا بر عقاید خویش استقامت کرده و هرگونه رنج و مشقتی را در این راه تحمل نماید. امام حسن مجتبی (ع) در تعریف عقل می فرماید: "حفظ قلبک ما استودعته" (مجلسی، ۱/ ۱۱۶). در واقع نگهداری از عقاید حقه ای که در قلب انسان به امان نهاده شده و تلاش جهت تحقق آنها در پندار و گفتار و رفتارهای گوناگون فردی و اجتماعی در همه اوقات و احوال و در همه آزمون ها و بلیات، مهم ترین وظیفه عقل در این مرحله است. باوری که به کار نیاید و ظهور عینی و عملی نداشته باشد، کم کم دچار دگرگونی و انحطاط خواهد شد و چیزی نمی گذرد که از صفحه قلب و ذهن انسان نیز پاک می گردد. بر این اساس هر چه عقل در وجود انسان کامل تر و نیرومندتر باشد، توان او برای استقامت بر عقاید حقه اش و تحقق آنها در عوالم درون و برون بیشتر خواهد بود. چنین انسانی نه تنها عقاید خود را حفظ می کند بلکه دست دیگر انسان ها را نیز گرفته و آنها را در مسیر خود قرار می دهد. خداوند در سوره رعد، صبر و استقامت برای جلب خشنودی پروردگار در برابر تمام مشکلاتی که در مسیر اطاعت و ترک گناه و جهاد با دشمن و مبارزه با ظلم و فساد وجود دارد (مکارم شیرازی، ۱۰/ ۱۸۸) را از ویژگی خردمندان شمرده و آن را در کنار اقامه نماز و انفاق ذکر می کند: «وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» (رعد، ۲۲): آنان که به طلب ثواب پروردگار خویش صبر پیشه کردند، و نماز گزاردند و در نهان و آشکار از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق کردند.

قرآن کریم در قالب قصص انبیاء از این واقعیت به خوبی یاد می کند. در میان انبیاء پنج تن بیش از دیگران صبر داشتند و استقامت ورزیدند. این پنج تن همان انبیای اولوالعزم هستند که عبارتند از: نوح (ع)، ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع) و پیامبر اسلام (ص). قرآن آنها را قهرمانان صبر و بردباری در مسیر تبلیغ دین خود معرفی کرده است و به پیامبر اسلام (ص) چنین دستور می دهد: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ...» (احقاف ۳۵): پس همان گونه که پیامبران نسته، صبر کردند، صبر کن.

امام رضا (ع) فرمود: اولوالعزم را این لقب دادند چون دارای اراده‌ای استوار و شریعت‌های مستقل بودند (صدوق، علل الشرائع، ۱۲۳). آنها اگر در برابر زخم زبانها، تهدیدها، اهانتها، شکنجه‌ها و حتی شهادت پیروان خود صبر و استقامت نشان نمی دادند، هیچگاه نمی توانستند گمراهان بسیاری را هدایت نمایند. نگاهی به آیات نازل شده درباره

دعوت نوح (ع) به خوبی بردباری و مداومت نوح (ع) را در امر رسالت نشان می‌دهد. قوم حضرت نوح (ع)، قومی سرکش و خشن و از دیگر اقوام طاغی تر و سرکش تر بودند. خداوند در مورد قوم نوح چنین می‌فرماید: "و هم اوست که عادیان قدیم را هلاک کرد. و ثمود را (نیز هلاک کرد) و (کسی را) باقی نگذاشت. و پیشتر (از همه آنها) قوم نوح را، زیرا که آنان ستمگرتر و سرکش تر بودند" (النجم، ۵۰-۵۲) با اینکه خداوند دو قوم ثمود و عاد را با شدت هلاکشان کرد و آنها را مستحق قهر الهی می‌داند، قوم نوح (ع) را ستمگرتر و سرکش تر از آنها می‌شمارد و تنها از انسانی که عقل خود را بارور ساخته و با معرفت حاصل شده به یقین رسیده انتظار می‌رود؛ نزدیک به ده قرن با سرکش ترین امت زندگی کرده و تبلیغشان را رها نکند.

رسول خدا (ص) نیز بهترین سرمشق در صبر و استقامت است. همه زندگی پیامبر به مبارزه در راه خدا و پایداری در آن گذشت و هرگز از شکیبایی و استقامت دست نکشید. چنانکه ابن جوزی می‌نویسد: بردباری، تحمل و گذشت با وجود قدرت بر انتقام، صبر بر مصیبت‌ها همان چیزی است که خداوند پیامبرش را بر آن تربیت کرد و به او فرمان داد: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (الاعراف، ۱۹۹): گذشت پیشه کن، و به (کار) پسندیده فرمان ده، و از نادانان رُخ برتاب" و خود در عکس‌العمل نسبت به آزارها گفت: «ما اوذی نبی مثل ما اوذیت» هیچ پیامبری به اندازه من در راه دعوت مورد آزار قرار نگرفت (متقی هندی، ۳/ ۱۳۰). چنین انسانهایی بی‌شک افرادی موحد، خالص، صابر و عاقل بوده اند.

۲-۴- آزادی اندیشه، رهایی از خرافات

از دیگر کارکردهای مهم در عقل گرایی، رهایی اندیشه و آزادی آن از جهل و خرافات است. به همین سبب آزادسازی انسان‌ها از غل و زنجیرهای یکی از اهداف قرآن بوده است. پیامبر (ص) آمد تا بندهایی را که بر دست و پای وجود انسان‌ها بسته شده بود، باز کند و انسانها را از همه زنجیرهای درونی و برونی رها سازد و ارزش‌های دروغینی را که بر جوامع انسانی غالب بود، نابود ساخته و به جای آنها ارزش‌های نوینی را حاکم سازد و این امر میسر نبود جز رهایی اندیشه انسان از جهل، اوهام و خرافات و بارور ساختن عقل او. قرآن کریم در بحث از رسالت حضرت رسول (ص) به گشودن این غل و زنجیرها چنین اشاره می‌کند: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (الاعراف، ۱۵۷): و از (دوش) آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد". آیه در سیاق قصه حضرت موسی (ع) است، از این روی برخی مفسران واژه‌های «اصر» و «اغلال» را رفع احکام دشوارآفرین و دست و پاگیری در آیین حضرت موسی (ع) تلقی کرده‌اند، بدون اینکه به مفهوم عام و گسترده و تنبه‌آفرین آن توجه کنند. لکن برخی دیگر از ایشان هوشمندانه آیه را با نگاهی ژرف، شامل زنجیرهای گوناگونی دانسته‌اند که در آن روزگاران به زندگی انسان جاهلی، تنیده بود (نک: مکارم شیرازی، ۶/ ۳۹۹؛ ابن عاشور، ۸/ ۳۱۸). علامه فضل الله در این باره می‌گوید: «اهداف و احکامی که در دین تشریع شده است، بر اساس رسیدن به معروف و دوری از منکر و

حلال بودن طبیات و تحریم خبائث و برداشتن اثقال و آزادی انسان است. چون اسلام همان دینی است که با فطرت سلیم انسانی منطبق می‌باشد» (فضل الله، ۱۰/ ۲۶۱).

بنابراین شاید بتوان گفت پیامبر(ص) با دو گونه غل و زنجیر رو به رو بود، یکی غل و زنجیرهای درونی و دیگری غل و زنجیرهای برونی. زنجیرهای درونی عبارت بودند از هوی و هوس‌ها و تمایلات سرکش و منفی انسان‌ها که بزرگترین سد راه تکامل بشر به شمار می‌رفت. بر این اساس، علی(ع) می‌فرماید: «کسی که شهوات خود را ترک کند آزاد است» (تمیمی، ۳/ ۲). چون تا عقل گرفتار شهوت و اندیشه در بند هوس اسیر است، اندیشه و علم کمترین نقشی در رهایی و تکامل انسان نمی‌تواند داشته باشد. زنجیرهای برونی نیز عبارتند از ارزش‌ها و قوانین ضدالهی حاکم بر جوامع انسان‌ها چون زنجیر جهل و نادانی و خرافات. پیامبر(ص) با این غل و زنجیرها به مبارزه برخاسته بود تا عقل و اندیشه انسانها را که در زیر غبار اوهام و خرافات مدفون شده بود، حیات دوباره دهد. او می‌خواست انسان‌ها با عقل و اندیشه آزاد، دست به انتخاب راه بزنند. از این جاست که قرآن خردمندان را اینگونه معرفی می‌کند: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۱۸): آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند، ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمنداند". این آیه آزاداندیشی مسلمانان، و انتخابگری آنها را در مسائل مختلف به خوبی نشان می‌دهد که هیچگونه تعصب و لجاجتی در کار آنها نیست و هیچگونه محدودیتی در فکر و اندیشه آنها وجود ندارد، آنها جویای حقت و تشنه حقیقت، هر جا آن را بیابند با تمام وجود از آن استقبال می‌کنند و از چشمه زلال آن بی‌دریغ می‌نوشند (مکارم شیرازی، ۱۹/ ۴۱۳). زیرا خردمندان به فطرت خود رشد و رسیدن به واقع را طالبند. به همین جهت هر چه بشنوند به آن گوش می‌دهند و متابعت هوای نفس نکرده و هر سخنی را به صرف شنیدن بدون تفکر و تدبر رد نمی‌کنند (طباطبایی، ۱۷/ ۲۵۰).

۲-۵- پرهیز از تقلید و تبعیت های مذموم

انواع پرستش‌ها و عرف و آداب و رسومی که در حیات اجتماعی ملت‌ها است، نوعاً برگرفته از سنت و آداب آباء و اجدادی آنها می‌باشد. این رسم زشت، که نسل آینده بدون اندیشه و تأمل در میراث اعتقادی گذشتگان، کورکورانه از آن تقلید و پیروی کند، علاوه بر آنکه سبب می‌شود به اصول و سنن و عقاید نادرست پایبند بمانند، از طرف دیگر سبب می‌گردد آنها در برابر هر جنبش اصلاح طلبانه‌ای که قصد دنیای کهن را می‌کرد، کمر ستیزه ببندند و با این روش ستیزه جویانه، خرد را جامد و تکامل را عاطل گذارند. از این رو قرآن، حمله‌ای سخت بر تمسک تقلید کنان دارد و در این باره آورده است: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (البقره، ۱۷۰). و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید؛ می‌گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند پدران‌شان چیزی را

درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند (باز هم در خور پیروی هستند)؟". طالقانی توارث و تقلید را سبب رسوخ بدیها و زشتی ها و سنن عقب مانده و پست که از آثار گامهای شیطان است و بستن راه تحرک و اندیشه آزاد را بر مقلدین و آیندگان می داند و چنین می گوید: اگر راه و روش گذشتگان بر مبنای عقل و هدایت باشد تقلید از آنها روا است و در غیر این صورت تقلید، پیروی و عقبگردی است (طالقانی، ۴۲/۲).

خداوند متعال در هیچ جای قرآن بندگان خود را به بندگی کورکورانه مأمور نکرده و از آنها ایمان جاهلانه نخواست است چرا که شأن دین مخالفت با کوری و نادانی و ایجاد بینایی و دانایی و گام نهادن در مسیر هدایت و پیروی از حق بر این اساس است چنانکه خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (یوسف، ۱۰۸): بگو: این راه من است. من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خدا می خوانیم". یعنی من با یقین و معرفت و حجت قاطع به توحید و عدالت می خوانم نه بر اساس تقلید و این سیره من و سیره هر کسی است که به من ایمان آورد (طبرسی، ۴۱۱/۵). نکته حائز اهمیت آنکه قرآن پیروی و تقلیدی که بر مبنای اندیشه و تعقل و بصیرت باشد را تأیید می کند و پیروی کورکورانه و تقلید غیر بصیرانه را مورد مذمت قرار می دهد. بر این اساس اندیشمندان اسلامی بر این باورند که تقلید بر دو قسم است: ممنوع و مشروع و تقلید ممنوع همان پیروی کورکورانه از محیط و عادت است که در قرآن به این صورت مذمت شده است: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ»: همانا پدرانمان را برآیینی یافتیم و ما از پی آنها می رویم (الزخرف، ۲۲؛ مطهری، ۹۰).

در جای دیگر خداوند در مقام نکوهش، پیروی و فرمانبرداری کورکورانه عوام یهود را نمونه آورده است تا همگان برای همیشه بدانند که حق چیست و خداوند راضی به اینگونه پیروی ها و سرسپردگی ها نیست (طوسی، ۳۱۸/۱): «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (البقره، ۷۸): برخی از ایشان بیسوادانی هستند که نمی دانند در آن کتاب چیست، جز سخنانی که شنیده اند و می خوانند. اینان تنها پایبند گمان خویشند". گفته شده: منظور از امیون کسانی هستند که سواد خواندن و نوشتن ندارند و روششان نیز تقلید و پذیرش هر آنچه به ایشان گفته شود، است (رازی، ۵۶۴/۳). مطلب مورد استفاد از آیه این که: در معانی کتاب و به دست آوردن هر چه راه علمی دارد، تقلید روا نیست و اکتفاء نمودن به پندار در امور دینی جایز نبوده و کتاب بر تمام مردم خواه عالم باشند و خواه نادان، دلیل است و قرآن با ایجاد شناخت های قلبی و ملاک های عقلی و عملی نمونه های عینی دین، اجازه پیروی کورکورانه و فرمانبرداری جاهلانه و سرسپردگی به اهل دیانت را نمی دهد.

۲-۶- نفی اسطوره گرایی و امکان دستیابی به الگوهای دینی

یکی از ویژگی های فرآیند تربیت دینی بنا نهادن الگوهاست. این ویژگی در تربیت دینی بیش از فرآیندهای تربیتی دیگر است. الگوهای مطرح شده در تربیت دینی نیز الگوهای دینی هستند که عموماً با تقدس همراه می باشند. این

الگوها در سطوح متفاوت قابل طرحند از پیامبران الهی تا امامان و معصومین و مؤمنان که هر کدام اثرات خاص خود را بر ذهن و رفتار یادگیرنده به جای می گذارند. شاید یکی از دلایل سخت و پیچیده بودن تربیت دینی و ماندگارتر بودن رفتارهای متأثر از تربیت دینی تأثیری است که این الگوها بر انسان برجای می گذارند که در جای خود از اهمیت و ضرورت به سزایی برخوردار است. اسوه حسنه که قرآن درباره پیامبر اکرم (ص) متذکر می گردد: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (الاحزاب، ۲۱) و در جای دیگر حضرت ابراهیم و پیروانش را یادآور می شود: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (الممتحنة، ۴) دلیل بر ضرورت اثر پذیری از این الگوی متعالی است. اما متأسفانه در فرآیند تربیت دینی این الگوها کمتر عقلانی و دست یافتنی جلوه می کند و بیشتر جنبه تحمیلی و عارضی به خود می گیرند و به گونه ای اسطوره ای مطرح می شوند که نه تنها دستیابی به آنها بلکه پیروی از آنها نیز سخت می نماید. اسطوره جلوه دادن این الگوها و بزرگان دینی سبب عدم الگوگیری واقعی از آنان می شود (سعیدی رضوانی، ۱۰۳). البته یکی از آسیب های تربیت دینی را می توان در زمینه مذکور جستجو کرد که متأسفانه سبب نفی الگوگرایی معقول می شود. رویکرد عقلانی، الگوهای تربیتی را عقلانی و دست یافتنی جلوه می دهد و امکان الگوگیری بهتر را برای یادگیرندگان فراهم می کند.

۳- راهکارهای عقل گرایی

پس از ذکر نمونه های متعدد از کارکرد عقل در قرآن کریم در اینجا به راهکارهایی جهت تحول جامعه دینی اشاره می کنیم:

۳-۱- ایجاد زمینه برای تفکر و خلاقیت در تربی

مهم ترین هدف نزول وحی الهی، تربیت انسان است و تربیت انسان هم جز از راه فکر میسر نیست، به همین سبب خداوند در آیات قرآن بسیار به تفکر و تدبیر فرمان داده است. این تأکید و انگیزتن مردمان به تفکر چنان است که ساعتی اندیشیدن از یک سال عبادت بهتر معرفی شده است (مجلسی، ۳۲۶/۷۱)، زیرا نیروهای باطنی انسان و حیات حقیقی او با تفکر فعال می شود و استعدادهای پنهان آدمی از قوه به فعل درمی آید و زمینه حرکت کمالی او فراهم می شود و با گشودن دریچه تفکر، درهای رحمت و راهیابی به حقیقت بر او گشوده می شود (دلشاد، ۱/۳۷۳). از این رو در اسلام، اندیشیدن، زندگی دل و حیات قلب معرفی شده است (کلینی، ۱/۲۸) و از آنجا که انسان موجودی است متفکر، اگر بخواهد منحرف گردد از راه فکر منحرف می شود و اگر بخواهد هدایت شود از راه اندیشه و فکر هدایت می گردد، لذا خداوند سبحان تأیید فرشته ها را از راه اندیشه بیان می کند و دشمنی شیطان ها را هم از راه اندیشه معرفی می کند و استدلال های قرآن کریم را هم که ضامن هدایت مردم است از راه اندیشه تبیین می کند. لذا برای تحصیل سعادت انسان هیچ امری مهم تر از طرز تفکر صحیح او نیست (جوادی آملی، ۴/۹۵-۱۰۳).

نکته قابل ذکر اینکه درست است انسان این قدرت را دارد که درباره مسائل مختلف اندیشه کند، اما این اندیشه ها لزوماً حق و صواب نیستند. عقل می تواند درباره تفکرات انسان نظر دهد و میان خوب و بد آنها تفکیک کند به تعبیر دیگر تفکری که در پرتو نور عقل صورت می گیرد ممدوح است. تفکر عاقلانه حتی می تواند زمینه ساز کشف بیشتر و باروری فراوان تر عقل شود و عقل، عاقل را از تفکر غیر عاقلانه نهی می کند. انسان عاقل لزوماً مساوی انسان اندیشمند نیست. و رشد عقل به تفکر عاقلانه است (بنی هاشمی، ۱/ ۶۲-۶۳) به همین سبب ایجاد بستر های لازم برای تفکر و پرسش گری متریان چه توسط والدین و چه به وسیله دیگر مربیان مطلبی است که در قرآن و حدیث بسیار مورد توجه و تأکید واقع شده است. قرآن کریم به منظور مهیا کردن این امر راهکارهایی را آموزش می دهد که در ادامه به آن اشاره می گردد.

۳-۱-۱- ایجاد زمینه پرسش گری

معرفت عمیق که در زبان دین بصیرت نامیده می شود (زمخشری، ۲/ ۱۴۸) حاصل پرسش های ژرفی است که در حوزه های عقاید، اخلاق و احکام دینی برای آدمی مجال بروز می یابند. به همین دلیل می توان با ایجاد بستر های لازم برای پرسشگری و جستجوگری در متریان، عقل را به رشد و تعالی رساند. قرآن کریم به همین منظور از این روش استفاده کرده و با طرح سؤال هایی انسان ها را به تعقل پیرامون آن موضوعات فرا خوانده است (نک: ق ۶؛ الزمر، ۹؛ النمل، ۶۴؛ الاحقاف، ۳۳). زمخشری ذیل تفسیر آیه « أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (البقره، ۴۴): آیا در حالی که کتاب را می خوانید، مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید؟ آیا به عقل در نمی یابید؟ " ضرورت مواجه ساختن متربی را با سؤال، مطرح و می گوید: خداوند در جمله " أَفَلَا تَعْقِلُونَ " علما یهود را توبیخ عظیمی می کند که مردم را در پنهانی به پیروی از پیامبر (ص) می خواندند در حالی که خود، او را پیروی نمی کردند گویی عقلشان مسلوب شده است (همو، ۱/ ۱۳۳).

به طور کلی دسته ای از تعلیمات پیامبر (ص) در پاسخ به عده ای از مردم می باشد که ایشان به امر خدا مأمور به پاسخگویی آن ها بودند. آیاتی که الفاظ « یَسْأَلُونَكَ » (نک: البقره، ۱۸۹)؛ « یَسْتَفْتُونَكَ » (نک: النساء، ۱۲۷)؛ « یَسْتَبْشِرُونَكَ » (نک: یونس، ۵۳) در آن ها به کار رفته حکایت از این امر می کند. جز این پیامبر (ص) نیز در بعضی موارد، خود آغاز کننده به سؤال بوده است. نکته ای که در این جا باید به آن توجه داشت این که معلم هنگام به کار گیری این روش باید توجه کند که میان پرسش و پاسخ آن از نظر زمانی فاصله ای نا معقول نباشد؛ چرا که به طور طبیعی انگیزه ی فهم مطلب در زمان ایراد سؤال برای سؤال کننده به مراتب بیشتر از زمانی است که پاسخ سؤال خود را به تأخیر دریافت نماید (طباطبایی، ۱۵/ ۲۱۲). بررسی سبب نزول آیات به خوبی گویای این مطلب است. همچنین از دیگر آموزه های قرآنی دریافت این نکته است که سؤال نباید هیچ شباهتی با لغو داشته باشد (همو، ۲/ ۱۶۰). زیرا بسیاری از پرسش ها هیچ فایده ای بر آن مترتب نیست و از طرح آن باید اجتناب ورزید. در این راستا می توان به

احتجاج انبیاء با قومشان اشاره کرد (نک: الانعام، ۷۴-۸۰؛ هود، ۲۵-۲۷؛ نوح ۱۳-۲۰؛ مریم، ۴۲-۴۳). از این سؤال و جواب ها جایگاه سؤال، چگونگی طرح آن و پاسخ های آنها به دست می آید که بسیار در امر تربیت عقلانی اهمیت داشته و باید الهام بخش مریان باشد. بی شک جدال ابراهیم (ع) با مشرکان زمانش، درخشان ترین جدال نیکو را در طول تاریخ اندیشه های بشری رقم زده است. این پرسش و پاسخ ها و محاجه های نیکو و هدفدار در عرصه های گوناگون و با مخاطبان مختلف مانند پدر، قوم، پادشاه و درباریان و اشراف صورت گرفته و تأثیری شگرف بر دل و جان آنان بر جا نهاده است (نک: الانعام، ۷۴-۸۰). بدون تردید این پرسش ها که از سوی این پیامبر (ص) الهی مطرح شد وجدان و فطرت آن مردم را هدف قرار داد چرا که مقصود او بیدار کردن عقول آنها و به جریان افتادن اندیشه آن جماعت بود و این همان تربیت عقلانی از طریق طرح پرسش های اساسی است.

۳-۱-۲- مشاهده و عبرت آموزی: روش دیگر جهت ایجاد بستر تفکر و خلاقیت، تربیت مربی برای مشاهده خوب دیدن است. اهمیت استفاده از روش مشاهده، از آن جا مشخص می شود که متخصصان اذعان داشته اند: اصولاً هفتاد درصد یادگیری از طریق دیدن صورت می گیرد (خورشیدی، ۲۲). به طور کلی این روش برای کسانی قابل استفاده است که سازمان فکری آن ها به برداشت های مادی از زندگی گرایش بیشتری دارد. برای چنین افرادی بکارگیری روش هایی که صرفاً به بعد عقلی و انزاعی تکیه دارد، صحیح نیست. به همین علت است که گفته می شود برای یاد دادن مفاهیم به کودکان باید از طریق حسی و از راه تجربه استفاده کرد (شریعتمداری، ۱۰۱).

روش قرآن در بسیاری از آیات این است که بعد از ذکر کلمات، در مورد مسائل حساس و اصولی آن را با مسائل جزئی و محسوس می آمیزد. دست انسانها را گرفته برای پی جویی این مسائل به تماشای حوادث گذشته و حال می برد. پیامبر اکرم (ص)، از جانب خدا مأمور شد که به مردم بگوید: «سِرُّوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ..» (الانعام، ۱۱): در زمین بگردید، آنگاه بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟. شک نیست که مشاهده آثار گذشتگان و اقوامی که بر اثر پشت پا زدن به حقایق راه فنا و نابودی را پیمودند، تأثیرش بیشتر از مطالعه تاریخ آنها در کتب است. زیرا این آثار، حقیقت را محسوس و قابل لمس می سازد. تفسیر نمونه آوردن «انْظُرُوا» را تأکیدی بر این نکته می داند (مکارم شیرازی، ۵/ ۱۶۲).

مشاهده و تأمل در طبیعت و موجودات نیز می تواند برای ما عبرت آموز باشد. آیات بسیاری در قرآن ناظر بر این روش است: چنانکه در سوره نور می خوانیم: «يُقَلِّبُ اللَّهُ الْاَيْلَ وَالْاَنْهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (النور، ۴۴): خداست که شب و روز را با هم جابجا می کند. قطعاً در این (تبدیل) برای دیده وران (درس) عبرتی است. شیخ طوسی این آیه را دلالت بر وجوب نظر و فساد در تقلید می داند زیرا که خداوند کسانی را که با دیده عبرت می نگرند و تعقل می کنند و پند می گیرند را مدح کرده است (طوسی، ۷/ ۴۴۷). داستان زندگی گذشتگان نیز از مواردی است که موجب عبرت انسان ها می گردد. در این جا عبرت گیرنده در صحنه های واقعی و آثار گذشتگان

حضور نمی‌یابد، اما تأمل در داستان و فراز و نشیب‌های آن، به فضای خیالی پرواز می‌کند که جنبه عبرت‌آموزی آن کمتر از موارد عینی، ولی نزدیک به آنها است. قرآن پس از نقل داستان حضرت یوسف (ع) می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ...» (یوسف، ۱۱۱) به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است در جایی دیگر، با اشاره به وقایع مهم جنگ بدر، ما را به عبرت‌آموزی می‌خواند: «... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ... يَقِينًا» (آل عمران، ۱۳) در این (ماجرا) برای صاحبان بینش عبرتی است. در شیوه تربیتی قرآن و روایاتی که عبرت‌آموزی را توصیه می‌کنند، دو نکته قابل توجه است: نخست آنکه عبرت‌آموزی، مستلزم داشتن عقلی ژرف‌نگر و درون‌یاب (آل عمران، ۱۳)، چشمی بینا (یوسف، ۱۱۱) و دلی بیدار است (النازعات، ۲۶). از این رو امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: چقدر عبرت‌ها فراوان و عبرت گرفتن اندک است (سید رضی، خطبه ۲۹۷). از آنچه آمد می‌توان چنین گفت: انسان در صورتی به یک دریافت استوار و عمیق دست خواهد یافت که از سطح مشاهدات عینی در گذرد و با تأمل به جنبه‌هایی فراتر از ظواهر هستی به معرفتی حکیمانه دست یابد.

۳-۱-۳- مقایسه: ایجاد زمینه برای مقایسه و سنجش، به گونه‌ای که خود انسان و تربی با توجه به فطرت سلیم خود به حقانیت و اعتبار یک گروه و یا یک سخن پی‌برد یکی از تدابیری است که برای رشد قوای فکری و عقلی فرد تحت تربیت لازم است. به تعبیر دیگر در یادگیری مطالب، ارتباط میان مفاهیم، نقش اصلی را به عهده دارد. به این معنا که هرگاه انسان موفق شود میان چند مفهوم، رابطه‌ی موجود را کشف کند، ذهن او از این ارتباط منطقی به مفهوم جدیدی می‌رسد، آن را دریافته و اصطلاحاً فرا می‌گیرد. در این میان، مفاهیم مخالف یا مشابه، سهم بیشتری را در جهت کمک به ذهن برای یادگیری مفهوم جدید دارا هستند. در سراسر قرآن دو چهره‌ی نیک و بد ایمان و کفر، عدالت و ظلم به طور کلی حق و باطل در کنار هم معرفی شده‌اند تا معرفت هر دو راحت‌تر، امکان‌پذیر شود. در این روش می‌توان به آیاتی نظیر «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِمَّا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۹): آیا آنهایی که می‌دانند با آنهایی که نمی‌دانند برابرنند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند. یا «هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (الانعام، ۵۰): آیا نابینا و بینا یکسانند؟ چرا نمی‌اندیشید؟ به عنوان استشهاد در این بحث تکیه کرد. این آیات به نوعی ناظر است میان مقایسه دو گروه از آدمیان و یکسان نبودن عالم و جاهل (شریف لاهیجی، ۱/ ۷۶۲)، مهتدی و گمراه (تعلبی، ۴/ ۱۴۹).

۳-۱-۴- تمثیل: تمثیل از جمله روش‌هایی است که زمینه فهم مطلب را مهیا کرده، در نتیجه به رشد قوای فکری و عقلی تربی منجر می‌شود. "مثل" بیان یک موضوع به شکلی دیگر است، به نوعی که بین آن دو شباهت وجود داشته باشد و با ذکر آن، موضوع اول روشن‌تر گردد (راغب، ۴۸۲). بیان مسائل به صورت امثال، پرده از روی معانی مخفی برمی‌دارد و نکات مبهم را روشن می‌سازد، تا به حدی که امر مخیل به نظر، چون محقق می‌رسد و شیء متوهم در محل متیقن قرار می‌گیرد و غایب مانند شاهد جلوه‌گر می‌شود و از همین جهت در کتاب قرآن مبین و

سایر کتب الهی، خداوند امثال بسیار ایراد کرده است و پیامبر اسلام (ص) و دیگر انبیا بزرگ و حکما، مثال های بی شمار آورده اند (زمخشری، ۵/ ۲۱۴). خداوند متعال نیز در کتاب عزیزش به طرق مختلف و اسلوب های متنوع به این حقیقت اشاره کرده است، چنانکه مؤمنین را به بینا و شنوا و کافران را به کوران و کران مثال زده است آنجا که می فرماید: «مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (هود، ۲۴): مثل این دو گروه مثل کور و کر و بینا و شنواست. آیا این دو به مثل با هم برابرند؟ چرا پند نمی گیرید؟ زیرا مؤمن از حواس خود سودمند شود چون آنها را در راه دین بکار اندازد و کافر از آنها بهره مند نگردد (طبرسی، ۵/ ۲۳۰) و در جای دیگر برای نشان دادن یهودیانی که مکلف به تورات شدند اما به آن عمل نکردند را خرابی می داند که کتابهایی را حمل می کنند لکن بهره ای از آن نمی برند (ثعلبی، ۹/ ۳۰۷): «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (الجمعه، ۵): مثل کسانی که تورات به آنها داده شده و بدان عمل نمی کنند مثل آن خر است که کتابهایی را حمل می کند.

۳-۲- تهذیب نفس

دیگر از مؤلفه های راهکارهای عقل گرایی، تهذیب نفس است. با بکار بستن این روش، می توان عقل را به رشد و تعالی رساند؛ توضیح سخن اینکه، انسان از یک طرف به طور طبیعی به بهره وری های دنیوی تمایل و کشش شدید دارد و از طرف دیگر خداوند متعال با موهبت کردن عقل در واقع ابزاری را در اختیار انسان قرار داده که به این کشش ها قید بزند و آن را در محدوده رضا و سخط الهی مهار کند. به این ترتیب عرصه جدال و میدان نبردی میان عقل و شهوت در درون انسان برقرار است که هر یک از این دو پیروز شوند انسان در پی آن به راه می افتد. علی (ع) می فرماید: هر کس بر شهوتش غالب شود، عقلش ظاهر می گردد (تمیمی، ح ۳۰۴). اگر انسان بر شهوت شیطانی اش غالب شود عقلش بارور می شود نور رحمانی اش درخشنده تر و روشنتر می گردد و افق های دورتری را برای وی روشن می کند. عقل بارور شده انگیزه انسان را برای تقید به ارزش ها بالا می برد و از هلاکت ناشی از جهالت پیش گیری می نماید (بنی هاشمی، ۲/ ۲۶).

لذا بر انسان معصیت پیشه و ناسپاس به هیچ روی نمی توان عنوان عاقلانی را اطلاق کرد که در ادبیات دینی از آنها سخن رفته است. به همین سبب آیات متعددی تزکیه و پیراستن جان را، از اهداف بلند پیامبر (ص) برشمرده اند: «وَيُزَكِّهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (البقره، ۱۵۱؛ آل عمران، ۱۶۴؛ الجمعة، ۲): و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد. «تزکیه» در لغت به معنای پاک گردانیدن و به صلاح آمدن و رشد یافتن نفس و مال و همچنین به معنای ستودن نفس و خودستایی است (ابن منظور، ۶/ ۶۵). صورتهای گوناگون تزکیه در قرآن ناظر بر معنایی عام است و آن دور ساختن غیرحق از حق و ناپاکی از پاکی است که شامل پالودن نفس از گناه و خویهای ناپسند می باشد (راغب، ۲۱۸) و «تطهیر» عبارت از زایل کردن پلیدی ها و آلودگی ها است که هم شامل اعتقادات فاسد چون

شرک و کفر و هم شامل ملکات رذیله چون تکبر و بخل می گردد و هم اعمال فاسد و شنیع، چون کشتن و زنا و شرابخواری را شامل می شود (طباطبایی، ۱/ ۳۰۳؛ بروسوی، ۱/ ۲۳۴). در مجموع بر پایه آنچه در فرهنگ های عربی، قرآنی و باریک نگرهای مفسران گزارش شده است، می توان گفت: «تطهیر»، زدایش زشتی ها، ناهنجاری ها و ناپاکی هاست، و «تزکیه» افزون بر آن ایجاد زمینه رشد و تعالی و فرازمندی است.

اکنون سخن در این است که رهبری غرائز به دست چه کسانی گشوده می شود؟ ناگفته پیداست، مربی باید انسان شناسی کامل باشد تا از تمام خصوصیات درونی و ریزه کاری های غرائز و عواطف او مطلع گردد و از لغزش و سهو و خطا مصون باشد تا رهبری او صورت کامل به خود بگیرد. شرط دیگر این است که خود، رهبر نمونه و کامل از نظر تربیت باشد زیرا صفات مربی پیش از هر چیز در نفوس افراد تحت تأثیر مؤثر است و مردم می خواهند پیوسته به رنگ رهبران خود در آیند و اگر بخواهیم تربیت و رهبری حالت کاملی به خود بگیرد، باید ضمانت اجرایی نیز در مورد افراد تحت تربیت، وجود داشته باشد تا به خاطر آن ضمانت اجرا، دستورات مربی را در آشکار و نهان بکار بندند. این سه شرط فقط در رهبران آسمانی تحقق دارد، زیرا آنان در پرتو علم الهی انسان شناس کامل بوده و از تمام ریزه کاری های جسمی و روحی انسان آگاهند و خود نیز نمونه کامل تربیت می باشند و به آنچه که می گویند عمل می کنند. علاوه بر آن، در اثر ایجاد اعتقاد به سرای دیگر که افراد در آن به پاداش و کیفر اعمال خود می رسند برنامه تربیتی خود را تکمیل می کنند. بنابراین نبی، در اینجا چونان طبیبی به درمان بیماری های اخلاقی و تعدیل غرائز و تمایلات باطنی می پردازد. حضرت علی (ع) در تبیین جایگاه والای پیامبر (ص) در هدایت انسان فرموده اند: طبیبی که بر سر بیماران گردان است، مرهم او برای بیماری بهترین درمان و آنجا که دارو سود ندهد، داغ است و سوزان. آن را به هنگام حاجت بر دل هایی نهد که - از دیدن حقیقت - ناپیوست و گوشه ای که ناشنواست و زبان هایی که ناگویاست. با داروی خود دل هایی را جوید که در غفلت است و - از هجوم شبهه - در حیرت، کسانی که از چراغ دانش بهره ای نیندوختند و آتش زنه علوم را برای روشنی جان نیفروختند، پس آنان چون چهارپایانند که سرگرم چرایند یا سنگ های سخت که گیاهی نروینند (سید رضی، خطبه ۱۰۸).

۳-۳- ذکر دلیل برای امور

دیگر از اموری که می توان برای رشد و باروری عقل به آن اشاره کرد، آوردن دلیل و استدلال برای اموری است که متربی را به آنها فرا می خوانیم از این رو قرآن در آیات بسیاری به بازگویی حکمت شریعت پرداخته است و با تحلیل فلسفی، آنها را به واقعیت های عینی استناد داده است. چنانکه وجوب نماز را به بازداشتن انسان از فحشا و منکر تعلیل کرده است (نک: العنکبوت، ۴۵) و حکمت روزه را تسلط بر تمایلات درونی و مصون ماندن از لغزش آفرینی آنها می داند (نک: البقره، ۱۸۳) و در جای دیگر وضو را سبب تطهیر دانسته و چنین می گوید: «يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيَتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (المائدة، ۶): خدا می خواهد که شما را پاکیزه سازد و نعمتش را بر شما

تمام کند، باشد که سپاس گزارید". به علاوه در دسته ای دیگر از آیات به تحلیل فلسفی و تبیین علی و معلولی اعمال انسان پرداخته است، همچون استناد تحول آفاقی حیات آدمیان که منشأ آن تحول انفسی خویش می باشد چنانکه خود فرموده است: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (الاعراف، ۹۶): اگر مردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه شان کردیم یا تبیین نتایج و دست آوردهای انسان ها به عمل آنها: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (الاسراء، ۷): اگر نیکی کنید به خود می کنید، و اگر بدی کنید به خود می کنید و در جای دیگر علت تباهی و انحطاط جوامع بشری را نتیجه رفتار تبهکارانه آنها دانسته و می فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم، ۴۱): به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که بازگردند. بدین روی عقل پذیری معارف قرآن خود شاهدهی گویا بر معرفت بخشی زبان قرآن است.

افزون بر این قرآن در موارد بسیاری نیز برای اثبات مدعیات خود برهان عقلی آورده است (نک: الانبیاء، ۲۳؛ المؤمنون، ۹۱؛ العنکبوت، ۱۹؛ الاحقاف، ۳۳). به همین دلیل از دیدگاه اسلامی، پذیرش اصول دین باید آگاهانه، عاقلانه و عالمانه باشد نه از روی تلقین. پیداست که برون داد عقل گرایی قرآن و سوق دادن انسان ها به تعقل و کشف حقایق عالم و دعاوی دینی مبتنی بر پیش فرض واقع گرایی و معرفت بخشی است. قرآن می خواهد با احیای رویکرد تعقلی، انسان ها واقعیت را آنچنان که هست، بشناسند و امور حیات خویش را بر پایه شناخت واقعیات بنا نهند (سعیدی، ۲۳۵).

۳-۴- دوری از مرء و جدل

از عوامل آسیب زا برای عقل که مانع رشد آن می شود، مجادله است. «جدل» در لغت به معنای محکم بافتن ریسمان یا مو، کسی را به زمین زدن، و محکم و قوی شدن دانه است (راغب، ۸۹). آنچه در رابطه با مفهوم ریشه لغت مجادله مورد توافق لغت شناسان می باشد این است که در معنای جدل، شدت استحکام نهفته است. راغب در تعریف جدال گوید: «جدال» به معنی گفتگو به نحو منازعه و مغالبه است (همانجا). در آیات و روایات جدال به طور مطلق نفی نشده بلکه به جدال احسن توصیه شده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (النحل، ۱۲۵) مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن.

علامه طباطبایی «جدال» را عبارت از دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سر آن با ما نزاع می کند، می داند، بدون اینکه خاصیت روشنگری حق را داشته باشد (طباطبایی، ۱۲/ ۳۷۱). ایشان ضمن بیان معنای جدال به نکته ظریفی در آیه توجّه کرده، و می فرماید: خداوند موعظه را با وصف «حسنة» و جدال را با وصف

«احسن» یاد می‌کند. یعنی موعظه باید نیکو باشد، اما جدال نیکوتر و این حکایت از ظرافت و حساسیت جدال می‌کند. (همانجا).

جلوه منفی جدال در فرهنگ دین تحت عنوان مراء مطرح شده است. مراء به معنی جدال، خصومت و منازعه طرفینی است که هر دو طرف بر حرف خود پای می‌فشارند و می‌خواهند آن را به کرسی بنشانند (ابن منظور، ۱۵/ ۲۷۸). بنابراین، مراء جدالی است که با نوعی پافشاری نسبت به مورد مجادله همراه است. بر اساس روایات حتی مراء بر سر مطلب حق هم مذموم دانسته شده (کلینی، ۲/ ۳۰۰). امیرمؤمنان علی (ع) در این باره توصیه حکیمانه ای به کمیل بن زیاد دارد آنجا که می‌فرماید: ای کمیل از مراء پرهیز که اگر چنین کردی، سفیهان را به سوی خود تحریک می‌کنی و برادری را از بین می‌بری (مجلسی، ۷۷/ ۲۶۸). با این تفصیل می‌توان راهبرد ترک مجادله و مراء را به عنوان یکی از راهبردهای مهم تربیت عقلانی تلقی کرد. پرهیز از مراء پرهیز از خطا و دوری از عوامل زوال عقل است و از آنجا که مراء یک ارتباط دو طرفه است، هم باید مربی را از آن پرهیز داد و هم متربی را از معرض آن دور داشت.

۳-۵- مشورت و هم اندیشی

یکی از راهکارهایی که در دین برای تحقق تربیت عقلانی مد نظر است، مشورت و هم اندیشی است، زیرا خرد استعدادی است که با علم و تجربه افزایش می‌یابد (تمیمی، ۱/ ۸۵). بنای تصمیم‌گیری در اسلام نیز بر مشورت و تبادل نظر در امور و پرهیز از خودرأیی و استبداد است و در قرآن کریم از چنان جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که در آن سوره ای به نام "شوری" وجود دارد که در آن مشورت از مهم‌ترین مسائل و از جمله فرائض و از ویژگی‌های مورد تشویق و تأکید به شمار آمده و در کنار استجابت دعا، نماز و انفاق مطرح شده است: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (الشوری، ۳۸): و آنان که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند و نماز می‌گزارند و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. در آیات مورد بحث، سیاق کلام به گونه‌ای است که شورا به عنوان یک برنامه مستمر در همه کارها برای مؤمنان مطرح است، نه تنها در یک کار زود گذر و موقت، و می‌فرماید: همه کارهای آنان در میانشان به صورت شورا است (قطب، ۵/ ۳۱۶۵) سنت رسول خدا نیز مؤید این امر است (ابن هشام، ۲/ ۲۷۲) چرا که با وجود عصمت پیامبر (ص) و ارتباط با منبع وحی و داشتن اندیشه کامل و نیرومند، بنا به دستور خداوند به مشورت و نظرخواهی از اصحاب، مأمور می‌شود (نک: آل عمران، ۱۵۹). بر این اساس هیچ خردمندی نیست که خود را بی‌نیاز از مشورت ببیند. لذا بر خردمندان است که آرای صاحب‌نظران را بر آرای خود بیفزایند و از خرد دیگران برای تصمیم‌گیری به درستی استفاده کنند. از علی (ع) در این باره چنین نقل شده است: هر کس با عاقلان و خردمندان مشورت کند به راه راست و پیروزی دست می‌یابد (تمیمی، ۲/ ۲۰۴). بدین ترتیب مشورت، به راه درست و شیوه محکم پیروزی رهنمون ساخته و اقدامی در جهت اصلاح و درست کردن کارها و راهی به سوی پیروزی است.

۳-۶- رعایت اصل تدریج

از نکاتی که در تربیت عقلانی باید بدان توجه نمود این است که، تربیت امری تدریجی و مرحله به مرحله است که بر اساس توانایی و جایگیری و پابرجایی صورت می پذیرد و استعداد های هیچ انسانی جز بر اساس تواناییهایش و جز با حرکتی تدریجی در جهت کمال مطلق شکوفا نمی شود و این اصل، اصلی حاکم در تربیت است. در سیر تربیت مقتضای حکمت و عنایت الهی این است که هر موجودی به غایت و کمال خود برسد و انسان با صیوررتی تدریجی استکمال می یابد و در این سیر تفاوت مراتب وجود دارد. ملاحظه گونه گونه ای انسان ها، تفاوت های فردی و اختلاف استعدادها از مسائل اساسی در تربیت است که بدون توجه بدان، تربیت درست معنا نمی یابد (دلشاد، ۵۴). قرآن کریم در جهت رشد و باروری عقل انسان ها و تحول جامعه جاهلی به این اصل توجه داشته است. چنانکه پژوهش های تاریخی درباره روابط اجتماعی جاهلیان نشان می دهد انتقام، از جمله قوانین جامعه عربستان بود. این قانون که اعراب آن را «ثأر» گویند سبب می شد به خاطر خطای ناچیزی که از عرب بدوی سر می زد، دو قبیله بزرگ سال ها به جان هم می افتادند. اگر حوادث معروف «ایام العرب» را بررسی کنیم خواهیم دید اغلب جنگ های عربستان از همین قانون نفرت انگیز ناشی شده است که هیچ گونه پشتوانه عقلی نداشته است. به این ترتیب به محض اینکه یکی از افراد قبیله کشته می شد همه افراد، خاصه بستگان نزدیک او بدون ذره ای تفکر و وظیفه خود می دانستند که انتقام او را بگیرند. خواه گناهکار باشد یا بی گناه. در صورت دسترسی، شخص قاتل را می کشتند و اگر به او دسترسی نمی یافتند یکی از بستگان نزدیکش را و در غیر این صورت یکی از هم قبیله ای های او را از میان می بردند. (طبری، ۲/ ۲۴۳؛ ابن اثیر، ۱/ ۳۱۸). این احساس نامعقول چنان در روح عرب جاهلی ریشه دوانیده بود که از جای برکندن آن به یکباره ممکن نبود. اسلام کوشید تا بدین دیوانگی توفنده با وضع محدودیت های شدید، مرحله به مرحله لگام بزند و آن را آرام کند. قرآن نیز بر قصاص تأکید کرد اما چگونگی و ادبیات آن را دگرگون ساخت. قرآن کریم با صراحت «قصاص» را نوعی «احیاء نفس» و «حیات اجتماعی» تلقی کرد و با تعبیر «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقره، ۱۷۹): و ای خردمندان، شما را در قصاص زندگانی است، باشد که به تقوا گرایید. بر جایگاه فسادزدایی و زندگی سازی آن تأکید کرد و در جهت جلوگیری از گسترش قتل، که در جاهلیت عرب به هر صورت شکل می گرفت و به خونریزی و جنگ های طولانی می انجامید، سه راه مقرر نمود:

الف- کشتن قاتل: ورثه و اولیاء مقتول، حق دارند با مراجعه به حاکم، کشته شدن تنها قاتل را طلب نموده و محکمه پس از ثبوت جرم و عمدی بودن قتل او را به جزایش برساند. بدیهی است که هیچ کس از اقوام دور یا نزدیک قاتل که در عمل قتل دخالتی نداشتند مورد مؤاخذه نیستند و کسی حق تعرض به آنها را ندارد. قرآن در این باره می فرماید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (الاسراء، ۳۳). و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده ایم، پس (او) نباید در قتل زیاده روی کند، زیرا او (از طرف شرع) یاری

شده است.

ب- اخذ دیه: ورثه مقتول با تراضی و توافق هم می‌توانند از کشته شدن قاتل صرف‌نظر کرده و خون بهای مقتول را بگیرند، در باب خون‌بها نیز خون بهای رئیس و مرئوس و عالم و جاهل تفاوتی ندارد. «... وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمَنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا...» (النساء، ۹۲) و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت، باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خون‌بها پرداخت کند؛ مگر اینکه آنان گذشت کنند.

ج- عفو و بخشودگی: قاتل مورد بخشش و گذشت وراثت مقتول واقع شود: «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ...» (البقره، ۱۷۸)^۱ و هر کس که از جانب برادر (دینی) اش (یعنی ولی مقتول)، چیزی (از حق قصاص) به او گذشت شود، (باید از گذشت ولی مقتول) به طور پسندیده پیروی کند. از آنچه آمد می‌توان چنین گفت که مربی جهت ایجاد تحول در متربی و رشد قوای عقلانی او باید این امر را لحاظ کند.

نتایج مقاله

در قرآن کریم و روایات به جنبه عقلانی انسان و لزوم تربیت این بعد از ابعاد وجودی انسان تأکید فراوان شده است. تقویت جنبه عقلانی سبب معرفت و هدایت به سمت حقیقت هستی می‌گردد، به تعبیر دیگر ادراک و اثبات اصول عقاید تنها از عهده عقل ساخته است، عقل‌گرایی سبب کشف حقیقت و وصول به آن گشته و زمانی که هدف برای انسان روشن گردد برای رسیدن به آن هرگونه رنج و مشقتی را متحمل می‌گردد. عقل‌گرایی موجب می‌گردد انسان هر سخنی را به صرف شنیدن بدون تفکر و تدبیر رد نکند و کورکورانه تبعیت نداشته و با اندیشه‌ای آزاد دست به انتخاب بزند. برای رسیدن به این امور می‌توان با ایجاد زمینه تفکر، تهذیب نفس، مشورت و همفکری و دوری از مرء استفاده کرد.

^۱ بنا بر روایات ترتیب نزول سوره اسراء چهل و نهمین سوره است که در مکه نازل شده و سوره بقره اولین و سوره نساء ششمین سوری است که در مدینه نازل شده اند (سیوطی، ۱/ ۶۹).

منابع

- قرآن کریم، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۴ ش.
- سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمه: محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی، قم: مؤسسه مطبوعاتی هدف، ۱۳۶۷ ش.
- ۱- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصار، ۱۳۸۵ ق.
 - ۲- ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، بی جا، بی تا.
 - ۳- ابن عطیه، عبدالحق، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
 - ۴- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ق.
 - ۵- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، منشورات محمدعلی بیضون، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
 - ۶- ابن منظور، لسان العرب، بیروت: دارصار، ۱۴۱۰ ق.
 - ۷- ابن هشام، ابو محمد عبد الملک، السیره النبویه، تحقیق: سعید محمد اللحام، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۴ ق/ ۲۰۰۳ م.
 - ۸- بروسوی، اسماعیل حقی، روح البیان، بیروت: دارالفکر، بی تا.
 - ۹- بنی هاشمی، سید محمد، درآمدی بر تربیت عقلانی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۹ ش.
 - ۱۰- تمیمی الامدی، عبد الواحد، غرر الحکم و درر الکلم، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۷ ق.
 - ۱۱- ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
 - ۱۲- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۰ ش.
 - ۱۳- خورشیدی، عباس، نگرش خداشناختی و تأثیر آن در فرآیند یاددهی و یادگیری، روزنامه همشهری ۱۳۷۸/۱۰/۲۲ ش.
 - ۱۴- دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی، سازمان چاپ و انتشارات دریا، ۱۳۸۳ ش.
 - ۱۵- همو، مکتب مهر، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
 - ۱۶- رازی، فخرالدین محمد بن عمر الخطیب، تفسیر کبیر، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
 - ۱۷- راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: ندیم مرعشی، دار الکتب العربی، بی جا، بی تا.
 - ۱۸- رشاد، علی اکبر، منطقی فهم دین، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹ ش.

- ۱۹- زمخشری، محمود بن عمر، *الكشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل*، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- ۲۰- زیبا کلام، فاطمه، *مبانی فلسفه آموزش و پرورش*، تهران: انتشارات ایران، ۱۳۷۹ش.
- ۲۱- سعیدی روشن، محمدباقر، *زبان قرآن و مسائل آن*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹ش.
- ۲۲- سعیدی رضوانی، محمود، *تأملی در باب تناسب نظام آموزش و پرورش با تربیت دینی، تربیت اسلامی*، شماره ۶، تهران: نشر تربیت اسلامی، ۱۳۸۰ش.
- ۲۳- سیوطی، جلال الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، بی جا، بی تا.
- ۲۴- شریف جرجانی، علی بن محمد، *التعریفات*، تحقیق: عبدالرحمن عمیره، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق.
- ۲۵- شریف لاهیجی، محمد بن علی، *تفسیر قرآن*، تحقیق: میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ش.
- ۲۶- شریعتمداری، علی، *تعلیم و تربیت اسلامی*، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۲ش.
- ۲۷- صدوق، محمد علی بن، *الخصال*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: منشورات جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی، بی تا.
- ۲۸- همو، *معانی الاخبار*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۳۳۸ش.
- ۲۹- همو، *علل الشرایع*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۳۰- طالقانی، سید محمود، *پرتوی از قرآن*، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ش.
- ۳۱- طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعہی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- ۳۲- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان*، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- ۳۳- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم والملوک*، القاهرة، ۱۳۵۸ق.
- ۳۴- طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، *التیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۳۵- فضل الله، سید محمد حسین، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت: دار الملائک للطباعه و النشر، ۱۴۱۹ق.
- ۳۶- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، *الصفای*، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.
- ۳۷- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن فی ظلال القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ق.
- ۳۸- قطب، سید بن بن ابراهیم شاذلی، *فی ظلال القرآن*، بیروت: دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
- ۳۹- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ش.
- ۴۰- متقی هندی، علاء الدین بن حسام الدین، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.

- ۴۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
- ۴۲- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی تا.
- ۴۳- مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۴ ش.
- ۴۴- همو، ده گفتار، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۱ ش.
- ۴۵- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
- ۴۶- ملکیان، مصطفی، مسائل جدید کلامی، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۷۱ ش.
- ۴۷- میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عده الأبرار، تحقیق: علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش.